

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
۱۶ جون ۲۰۲۴



تداوم انقیاد، تسلیم طلبی و خیانت "اعلامیه ویژه" نویسان تحت نام و آرم «ساما» (۵)

"اردوی ملی":

خلاف درک سخیف و تبیین تسلیم طلبانه دلالت استعمار از "اردوی ملی" در کشور اشغالی ما، ارتش یا "اردو" به مثابه دستگاه سرکوب، بخش مهمی از هر دولت و حکومت است. ضرورت ایجاد آن ناشی از آشتی ناپذیری تضاد های طبقاتی است.

در یک نظام طبقاتی ارتجاعی، نیروی مصرفی و پرهزینه اردو به مصرف زحمتکشان آن کشور دائر است، به طور معمول اردو وظائف سه گانه دارد: یکی صیانت از مرز های کشور در برابر تجاوزات بیرونی؛ دیگری در بعد اجتماعی، سرکوب جنبش های مبارزاتی و اعتراضی توده های تحت ستم و استثمار در داخل مرز های ملی و پاسداری از منافع طبقاتی دارندگان قدرت اقتصادی و سیاسی و سلطه ایدئولوژیک؛ وظیفه سوم شرکت در جنگ های تجاوزکارانه و استیلاگرانه استعماری شاهان، امپراتوران و دولت های استعمارگر مرتجع و امپریالیست معاصر. در بیشینه از موارد، ارتش یا اردو در نظام های طبقاتی، به این وظائف دوم و سوم عمل کرده است.

در صورت تجاوز استعماری قدرت های متجاوز بیرونی به کشوری، هرگاه ارتش در کنار مردم آن کشور در موضع دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی علیه نیروی متجاوز برزمد و از شرافت سربازی خود و شرافت ملی پاسداری کند، در آن صورت صفت "ملی" به چنین ارتشی اطلاق می شود. در حالت دوم، آنگاه اردو متصف به صفت "ملی" می شود که نظام حاکم از ترکیب طبقاتی قاطبه ملت (کارگران، دهقانان و سائر زحمتکشان) نمایندگی کند و اردو در موضع دفاع از منافع ملی و تاریخی زحمتکشان باشد.

چنانچه در کشور خود دیدیم، هر گاه در کشوری معروض به تجاوز و اشغالگری نظامی نیرو های متجاوز، "اردو" به هر دلیلی نتواند به وظیفه تخطی ناپذیرش - صیانت از حریم کشور - عمل کند و یا بد تر از آن، با سلاح و یونیفورم اشغالگران از موضع و در کنار آنان در برابر مردم کشور خود بجنگد، چنین ارتشی را باید "اردوی ضد ملی" و "پوشالی" نامید. این مورد اخیر در مورد "اردوی" دولت مزدور در دوران اشغالگری سوسیال امپریالیسم روسی و اشغال نظامی ۲۰ ساله افغانستان توسط نیرو های متجاوز امریکا - ناتو، مصداق خود را می یابد.

"آزادی عقیده و بیان"

مثل موارد قبلی، فعالیت رسانه های خصوصی پرزرق و برق زبان بریده و آزادی عقیده و بیان ادعائی دلال بی آرم، محدودیت های جدی و خطوط قرمز خود را داشتند که نمی بایستی از آن عبور کنند. در کشور مستعمره ای که جنایتکاران و جلادان اخوانی طالب گونه ای مثل سیاف ها، محسنی ها و مسعودی ها در سایه حمایت بی دریغ اربابان اشغالگر بر جان، حیثیت و مال مردم آن کشور حاکم بودند و هر صدای مخالفی را بسختی مجازات می کردند، این چه نوع آزادی عقیده و بیان بود که یک جوان به جرم چاپ یک مطلب از اینترنت و توزیع آن، در بیدادگاه "نظام جمهوریت" محکوم به اشد مجازات شده و سپس ۲۰ سال حبس گرفت و یا ژورنالیست و نویسنده ای، یکی به جرم کفر گوئی، مجبور به فرار از کشور شده و دیگری زندانی می شود؟ این چه نوع رسانه های آزاد و آزادی بیان بود که در حالی که نیرو های قاتل اشغالگر یانکی کودکان کار را در کوه به رگبار بسته و مراسم عرسی و شفاخانه ها را بمباران می کردند؛ اشغالگران المانی مجمه انسان افغانی را به لگد می بستند و جنایتکاران امریکائی بر اجساد کشتگان طالب می شاشیدند و با انگشت بریده جوان مقتول قندهاری عکس های یادگاری می گرفتند و تا امروز بدون مجازات مانده اند و یا متجاوزان سبعی انگلیس به رسم تفنن روستائیان کشور ما را می کشتند و در تاریکی جنایت می کردند؛ این "رسانه های آزاد برخوردار از آزادی بیان" به آنان نگفتند که یانکی، جرمن و انگریز برو گورت را گم کن و به اشغال افغانستان و کشتار مردم مظلوم ما پایان بده؟؟؟ نی، نمی توانستند چنین بگویند، زیرا که این خط قرمز این پوشالیان زبان بریده بود!!!

"دموکراسی" و "انتخابات":

دموکراسی به مثابه شکل حکومت و در عین حال روش و رویکرد نیرو های سیاسی - طبقاتی جامعه، فقط آنگاه مفهوم می یابد که مردم و نیرو های سیاسی یک کشور بدون اجبار بتوانند به طرق دموکراتیک اراده آزادانه جمعی خود را برای تعیین نظام و سیاست های بزرگ و سرنوشت ساز ملی آن تمثیل کنند. اما در کشور اشغال شده ای که اراده و آرای مردم بازیچه دست استعمار و ارتجاع هار همدست آن و چند تسلیم طلب خودفروخته شده است و در امر تعیین مقدرات ملی و اجتماعی خلق اسیر در آن مقطع زمانی نقش غالب و عمده ندارد، و فرماندار اصلی کشور همان اشغالگر است، صحبت از دموکراسی در آن جامعه دروغی بیش نبوده و چنانی که مشاهده شد، خود دموکراسی به مثابه تحفه اشغالگران و رهاورد اشغال نظامی کشور، اشغال متعفن بیش نبود. انتخابات که رکن اساسی دموکراسی غربی است، دیدیم که در افغانستان اشغالی به تکرار طی دو دهه چه اقتضای عالمگیری را برای اشغالگران امریکائی - ناتوی و مزدوران بومی اخوانی و تکنوکرات شان به بار آورد!

در دوران اشغالگری ۲۰ ساله امپریالیستی در کشور ما افغانستان، مسأله ایجاد احزاب سیاسی فاسد "ان جی او"ئی انقیاد طلب و شبکه مزدوران "جامعه مدنی" در حقیقت امر دامی بود که امپریالیست های اشغالگر برای شکار جوانان،

به سوی از خودبیگانگی کشاندن آنان در کشور ما گسترانیدند و تعدادی را صید کردند. این شبکه مزدوران وسیله ای بود برای گسترش فرهنگ و اخلاقیات منحط استعماری و آمیختن آن با فرهنگ مردسالار و مذهبی فئودالی و خوی دادن جوانان و نوجوانان کشور با سلطه و فرهنگ استعماری.

پیش شرط ایجاد احزاب تسلیم طلب فاسد در وزارت های داخله و عدلیه نظام مزدور، قبول مفاد قانون اساسی مستعمراتی بود که شرح مختصر آن در فوق رفت. قبول قانون اساسی، یعنی قبول موقعیت جاری مستعمراتی افغانستان (Status Quo) و حضور نیرو های اشغالگر در کشور، پذیرش مفاد و محتوای ارتجاعی، خانمانه و تسلیم طلبانه آن همراه با تمکین آن قانون در برابر ارزش های ایدئولوژیک اسلامی (قوانین فقهی) در آن قانون دیکته شده، در تضاد با یکی از اصول اساسی دموکراسی لیبرال یعنی سیکولاریسم (جدائی حوزه عمومی از حوزه خصوصی)، نیز است. افزون بر این، احزاب سیاسی تسلیم طلب بایستی قانون احزاب سیاسی، قوانین متمم و فقه اسلامی را می پذیرفتند تا به ثبت برسند، یعنی علاوه از موارد فوق، باید "اهلیت اسلامی" رهبر و اعضای آن حزب از فلتر وزارت عدلیه "نظام جمهوریت" می گذشت و رهبر حزب پس از خواندن کلمه شهادت و درج اعتراف به ارزش های اسلامی در برنامه حزب، به ثبت می رسید. (به طور مثال به برنامه های احزاب تسلیم طلب منحل و فراری به شمول "حزب همبستگی" مراجعه کنید). با این حالت دست و زبان بریدگی در گنداب استعماری، چه انتظار بیهوده ای از این احزاب خو گرفته با تعفن و لجن این باتلاق، می رفت که به مثابه "مدرسه تربیت دموکراتیک افراد" عمل کرده و فرهنگ دموکراتیک را ترویج می کردند.

مداح بال شکسته استعمار باز هم برای این که در مورد ترکیب طبقاتی "نظام جمهوریت" به مثابه ترکیبی پوشالی طبقاتی ساخته و پرداخته اشغالگران اغتشاش آفرینی کند، از ادبیات دموکراتیک و ترمینولوژی طبقاتی "ساما" در بیان این ترکیب احتراز جسته و چنین چرندنویسی می کند:

"ترکیب عناصر متشکله در حاکمیت یا «کارگزاران» از کنفرانس بن تا پایان عمرش به صورت تجمع مکانیکی و میزان سهم اربابی ادامه یافته، «برنامه محور» نشده و در خدمت منافع فردی یا گروهی قرار داشت... افرادی که به نام تکنوکرات به ویژه از جهان غرب برگشته بودند، بر علاوه آن که بیشتر شان امتحان بدی پس دادند، هیچ گاهی در موضع فکری- سیاسی تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقلانه پای نفر شدند..." (ص ۳)

چرندنویس ابله این را نمی گوید که تجمع مکانیکی عناصر متشکله در حاکمیت یا «کارگزاران» به شمول تکنوکرات ها چه افراد و گروه هائی بودند؟ این دیگر از دیرباز بدین سو حتی از منظر جامعه شناسی بورژوائی در قلبه آمال این هرزه نویس مسلم بوده است که افراد، گروه ها و "کارگزاران" در یک جامعه و در هر "نظام" و "حاکمیت" به شمول همین حاکمیت مستعمراتی، از طبقات و نمایندگان سیاسی شان (احزاب، گروه ها و نهاد ها و افراد) بر پایه جایگاه شان در روابط تولیدی و سلسله مراتب اجتماعی و اهرم سیاسی، تشکیل شده و منافع آن را نمایندگی می کنند؛ مسأله ای که جامعه شناسی مترقی و در پرتو آن، ادبیات برنامه "ساما" به صراحت چنین تقسیم بندی را مطرح می کند.

دید سامائی ها از گذشته تا حال این بوده است که گروه ها و افراد سیاسی ترکیب حاکمیت در دوره اشغال به شمول همین تکنوکرات ها به اضافه روشنفکران خرده بورژوای خودفروخته و تسلیم شده احزاب فاسد سیاسی و سائر مزدوران "مدنی" در نقش "ضد فئودالیست ها" و "ضد بنیادگرا ها"، در مجموع موضع طبقاتی فئودالی و یا بورژوا- کمپرادوری داشته و زیر چتر حمایتی امپریالیسم اشغالگر با هم در "وحدت و مبارزه" زیسته اند.

"هیچ گاهی در موضع فکری- سیاسی تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقلانه پای نفر شدند"؟؟؟

"تکنوکراسی":

ببینیم تکنوکراسی در کشور مبداء به دنبال چیست؟

تکنوکراسی یک جریانی به ظاهر غیرطبقاتی بورژوازی بر خاسته از مراکز دانشگاهی امریکا در اوائل قرن بیستم است. این تفکر توسعه محور است و بر آنست تا با کاربرد اصول و ارزش های علمی - فنی و حاکمیت تکنوکرات ها بر امور، عرصه های اجتماعی، اجرائی، سیاسی و اقتصادی را در جامعه سرمایه داری مدیریت کند. وقتی پای اصلاحات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تکنولوژیک و علمی - اکادمیک به میان می آید، تکنوکراسی و تکنوکرات ها با منطق کمی توسعه به رویت ارقام، به ورطه خصوصی سازی و نئولیبرالیسم و از یاد بازدهی و تولید انبوه بدون پیامد آن و رابطه توسعه با عدالت اجتماعی، درمی غلتند. در این مفهوم، تکنوکراسی و تکنوکرات ها در پی ازدیاد کمی و کیفی فرآورده های تولیدی اند، نه توزیع آن. بدیهی است که انگیزه قوی تکنوکراسی برای افزایش کمی بازدهی، خواه ناخواه تکنوکرات ها را بدون دغدغه اخلاقی و تعهد اجتماعی، به خامدمان منافع پلید طبقاتی بورژوازی حریص امپریالیستی و سرمایه غارتگر و ویرانگر مالی آن مبدل کرده و این خدمت تکنوکراسی، به استثمار نیروی کار، تاراج منابع و تخریب محیط زیست می انجامد.

طوری که گفته شد، تکنوکراسی جریانی توسعه محور است در کشور های سرمایه داری و شرط تحقق آن در آن جوامع، رشد اقتصادی، علمی و تکنولوژیک بدون موانع پیشاسرمایه داری و قرار گرفتن تکنوکرات ها در پیشاپیش این روند ها است.

تکنوکراسی با مالکیت خصوصی و تمرکز ثروت اجتماعی در دستان معدود، آنها به شیوه انحصاری توسط غول های اقتصادی و مالی مشکلی ندارد و توزیع ثروت تولید شده و تطبیق عدالت اجتماعی نیز دغدغه آن نیست. اما آیا در کشور ما با وجود موانع جدی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک متعدد و غریدن مدافعان هار فنودالیسم در کسوت اسلام سیاسی به شمول ملا سیاف ها، ملا محسنی ها و ملا نیازی ها در کنار کرزی - غنی تکنوکرات، آیا مجالی برای طرح و تبارز "موضع فکری- سیاسی تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقل" توسعه محور که علم و فن جای خرافات دینی و جادو و جنبل؛ و مراکز فنی و دانشگاهی جای مساجد و مدارس دینی را در افغانستان اشغال کند و افغانستان ره به سوی توسعه و تعالی اقتصادی می بُرد، وجود داشت؟ مسلم است که خیر! آیا امپریالیسم اشغالگر که برای غارت داشته های طبیعی خلق افغانستان به این سرزمین به گونه کهن استعماری لشکر کشیده بود، در نقش حاکم اصلی این کشور تحت اشغال جایگاهی برای "تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقل" توسعه محور قائل بود و اجازه توسعه اقتصادی، علمی، فنی و به تبع آن، ثبات سیاسی مستقلانه را به تکنوکرات ها می داد؟؟ هرگز!

در شرایط افغانستان تحت سیطره جابر و کهن استعماری امپریالیسم و ارتجاع متحد آن با تیزاب پاشان اسلام سیاسی، حتی مجال اندیشیدن در مورد آن را سلب می کرد، لذا یک چنین ادعا، هذیان گوئی یک تسلیم طلب پرمردعائی بیش نیست.

از منظر ملی و طبقاتی نیز تکنوکرات های شریف و میهن دوست در بهترین صورت می توانستند و می توانند صرف در صورت رهبری بورژوازی ملی و به ویژه رهبری طبقه کارگر و پیشاهنگ آن بر روند سازندگی در یک افغانستان مستقل، دموکراتیک و صلح آمیز؛ یک چنین نقشی را در امر تعالی و عمران مستقلانه جامعه ایفاء کنند. بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک که در کنار نمایندگان نیمه فنودالیسم زیر سایه حمایت امپریالیسم اشغالگر روند های اقتصادی، سیاسی و رسانه ئی را با هم آمیخته و از حاصل آن به مثابه نیروی نخبه جامعه اشغالی افغانستان قدرتی به هم زده بود، خصلتی طفیلی و غارتگر داشت و در نقش دلال با هزار رشته با امپریالیسم و سرمایه تاراجگر مالی آن گره خورده

بود، هرگز چنین مجالی برای تلاش توسعه محور مستقلانه را به تکنوکراسی در کشور ما نمی داد. در نتیجه این خیلی طبیعی بود که تکنوکرات های گسیل شده از بیرون، در عین رقصیدن به ساز و دهل اشغالگران کشور ما، مثل رهبران احزاب و نهاد های تسلیم طلب موضع بورژوا - کمپرادوری را اتخاذ کرده و یا در پای دلالتان کمپرادور و بد تر از آن در پای جنگ سالاران خونریز اخوانی - ملیشیائی سر سائیدند و در متن فساد گسترده، با پلشتی و خیانت آنان آلوده شدند.

تکنوکرات های دیسانت شده از غرب و کشور های همجوار، نه افراد مستقل آموزش دیده ای بودند که به طور فردی و یا گروهی با حب وطن و روحیه خدمت عمرانی به کشور و مردم، به وطن برگشته باشند، بلکه به شمول بقایای باند های خلق و پرچم، جواسیس تربیت شده و مهره های دستچین شده یا افراد مورد اعتمادی بودند که توسط دول متجاوز غربی و دولت های همجوار و منطقه (اتحادیه اروپا، امریکا، پاکستان، ایران، ترکیه و برخی کشور های عربی و روسیه) واپس به افغانستان برای انجام مأموریت های سپرده شده به ایشان، به افغانستان گسیل شدند.

در مجموع این دسته از فن سالاران برگشته از خارجه به اضافه روشنفکران خرده بورژوازی خودفروخته و تسلیم شده احزاب فاسد سیاسی و سائر مزدوران "جامعه مدنی" به شمول "اعلامیه" نویسندگان، در کمپ "ضد فنودالیست ها" و "ضد بنیادگرا ها" دارای موضع طبقاتی بورژوا - کمپرادوری بوده و با نمایندگان اسلام سیاسی زیر چتر حمایتی امپریالیسم اشغالگر در "وحدت و مبارزه" بوده اند. این بورژوازی کمپرادور در کمپ "ضد فنودالیست ها" و "ضد بنیادگرا ها" بنا به افاده چندین سال قبل "اعلامیه نویس"، با "جلوه های تمدن نسبی"، به امید کسب عمدگی بر مدافعان محافظه کار فنودالیسم در این "وحدت و مبارزه"، در پای امپریالیسم عشوه می فروختند و روز به روز مثل رقبای "بنیادگرای" شان در خیانت ملی و فساد ذاتی و نهادینه شده غرق شدند. همین اکنون که نفیر جغد های شب طالبی از گوشه های تار این ویرانه به پشتوانه امپریالیسم و ارتجاع منطقه بلند است، امپریالیسم غدار امریکا و شرکاء موازی با حمایت پیدا و پنهان همه جانبه از مزدوران فاشیست طالبانی طی بیش از دو سال، برای کاستن از فشار افکار عامه جهانی، با بازی اغواگرانه با خواست های حقوق بشر، حقوق زنان و دولت همه شمول و... بی شرمانه تلاش می روزد تا طمع خام بردگان سلفه تکنوکرات، مدنی و تسلیم طلب خود را آب دهد.

با این وصف، این پیاوه بافی در مورد تکنوکراسی چه ربطی به دید و تبیین طبقاتی "ساما" و ترمینولوژی مترقی آن و موقعیت اشغالی و حالت تاراج شده و اخوان زده افغانستان داشته است؟ بیش از این نمی شود پیاوه بافت!

"فساد در نظام جمهوریت":

شارلاتان تسلیم طلب در ادامه هرزه سرائی اش، در ذیل "عوامل سقوط نظام جمهوریت" برای این که عریضه خالی نماند و به عوامل اساسی پدیده "فساد" در سرپای آن نظام فاسد اشاره ای نکرده باشد، فرض را به "اکتسابی" و "عاریتی" بودن فساد گذاشته و صرف بر "گسترده و عمق آن در قامت نظام" (سرایت) اعتراف می کند. اما آن طوری که طی ۲۰ سال مشاهده شد، فساد در نظام پوشالی "جمهوریت" ساخت اشغالگران پدیده ذاتی و نهادینه شده بود، از اربابان امپریالیستی تا صدر (کرزی، عبدالله و غنی) و ذیل آن را شامل شده و استثنائی نمی پذیرفت. به قول این عزادار جسد گنبدیده "جمهوریت"، "ترکیب عناصر متشکله در حاکمیت یا همان کارگزاران" نظام، نیرو های کهن مرتجع، ستمگر، قلدر و فراقانونی بودند در جمع مافیای قدرت که در عین خودفروختگی، بدون مسؤولیت پذیری و ترس از مواخذه با ترویج فرهنگ مافیائی، هر یکی سهم خود را از غارت داشته های دولتی، ثروت ملی و اموال مردم این سرزمین می خواست. در آن میان فرضی برای سازندگی در میان نبود. دولت مزدور طی دو دهه به حیث "شرکت

سهامی" عمل می کرد که هر یکی از این افراد متنفذ و دسته های مافیائی در نقش "سهامداران" با فزونخواهی سهم شایسته گروه خود را می خواست.

از جانی هم، امپریالیسم تاراجگر به مثابه پدیده تاریخی گنبدیده و آمیخته با فساد و جنایت در کشور خودی و جهان، عامل اساسی فساد پروری و "گستردهگی و عمق" آن در سرپای نظام مستعمراتی شمرده می شود. این امپریالیسم بود که فرهنگ مافیائی را در افغانستان اشغالی در سرپای نظام و جامعه پرورده و با مافیای قدرت و مافیای مواد مخدر در ترویج فساد و فرهنگ مافیائی رابطه تنگاتنگ داشت. پس دور از حقیقت نیست که این فساد ذاتی "گسترده و عمیق" در جنب عوامل اساسی سقوط نظام مستعمراتی (تشدید رقابت های امپریالیستی در دو محور بروکسل و مسکو، شکست ستراتیژی اشغالگرانه امپریالیسم اشغالگر و تعدیل آن به قول خود امریکائی ها به سود اولویت های دیگر در افغانستان، دشمنی و بیگانگی دولت دست نشانده متشکل از اخوانی ها، تکنوکرات ها و مزدوران مدنی خودفروخته با مردم افغانستان، دست نشانده بودن و قائم به ذات نبودن نظام پوشالی، و نفرت و انزجار سرشار مردم سلحشور و آزادیخواه افغانستان و عدم تمکین آنها در برابر اشغالگران امریکائی - ناتوئی و مزدوران شان)، پدیده فساد ذاتی جدائی ناپذیر، نه "اکتسابی" در "قامت نظام" نیز به مثابه یکی از این عوامل اساسی "سقوط نظام مستعمراتی" مؤثر بوده است.

هر چند این طومار آکنده از ترهات تسلیم طلبانه و خائنه، بسی طویل است، در این بخش ما به این مرور فشرده و گذرای برخی رؤوس این طومار ملالت آور بسنده کرده و فقط این موارد چند گانه فوق را در پیرامون برخی از مفاهیم و عناوین این درازنویسی به عنوان تبیین مختصر و نگرش "ساما" و سامائی ها از مفاهیم متعدد و مرتبط به هم و پدیده های طبقاتی مانند "نظام جمهوریت، اردوی ملی، دموکراسی، آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، انتخابات، قانون اساسی، فساد و عوامل سقوط نظام جمهوریت" خدمت خوانندگان محترم به طور عام و دوستداران و هواداران این سازمان و جانبازان آن به گونه خاص تقدیم می داریم و بررسی چند مفهوم دیگر را پی می گیریم.

عدول راست روانه باند مطرود تسلیم طلب و شرکاء از مواضع انقلابی "ساما" و بیان دیدگاه انحرافی و انقیاد طلبانه "اعلامیه" نویسان تسلیم طلب و شرکای خیانت شان در مورد "نظام جمهوریت، اردوی ملی، دموکراسی، آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، انتخابات، قانون اساسی مستعمراتی، فساد و..." در تضاد با دیدگاه و تبیین سامائی از این سلسله مفاهیم؛ یکی از چندین موردی است که نویسنده/ نویسندگان در نقش سارقان نام و آرم "ساما"، سند طلاق شان را از موضع اندیشه های انقلابی "ساما" دریافت کرده و برای همیشه از حریم آن طرد شده اند.

ادامه دارد